

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم آقای صدر (رضوان الله تعالى عليه) چهار بیان بر عدم وجود تزاحم بین دو واجب ضمنی ذکر کردند که ما هر چهار بیان و مناقشاتش را ذکر کردیم. به نظر ما هیچ کدام از این چهار بیان تمام نبود در نتیجه مدعای ایشان و استادشان مرحوم آقای خوئی ثابت نمی شود بلکه کلام مرحوم نائینی و جریان تزاحم در واجبین ضمنیین تثبیت می شود.

ادامه کلام مرحوم صدر (بیان شبهه)

ما نسبت به هر بیان اشکال مستقل ذکر کردیم ولی ایشان در ادامه شبهه ای مطرح می کنند و می گویند اگر این شبهه تمام باشد هر چهار بیان مخدوش است یعنی این شبهه و اشکال مشترک بین تمامی چهار صورت است.

شبهه این است که اگر کسی بگوید این چهار بیان در فرضی است که امر به مرکب، به حسب اجزاء موجوده در مرکب بما هی هی تعلق پیدا کند یعنی بگوئیم الصلاة بما هی مشتملة علی عشرة اجزاء فهي واجبه پس اگر یک جزء نیاید بقیه هم معنا ندارد.

اما اگر گفتیم وجوب به این اجزاء، به عنوان ما هو المقدور منها تعلق پیدا کرده یعنی شارع می گوید من مرکب را بر شما واجب می کنم ولی شما اجزائی را که مقدور هست بیاور. در نتیجه روی این بیان جعل جدید نیاز نیست چون شارع از ابتدا گفته اگر برای مکلف تمام اجزاء مقدور بود باید تمام اجزاء را بیاورد و اگر يك جزء معین غیر مقدور بود همان جزء معین را نیاورد و عنوان المقدور من الاجزاء بر بقية الاجزاء صدق می کند و اگر مثلا بین آوردن قیام یا رکوع مردد بود، تزاحم به وجود می آید و باید یکی از این دو را انجام بدهد^[۱].

بطلان چهار بیان مذکور

در ادامه می گویند بطلان «صیغه ی اولی» به این جهت است که در این شبهه می گوئیم واجب، اجزاء دهگانه، به عنوان خودش نیست تا اینکه بگوئیم اگر يك جزء ساقط شد، کلّ وجوب از بین می رود؛ بلکه می گوئیم الواجب هو المقدور منها در حالیکه در بیان اول گفتیم در واجب مرکب یک جعل بیشتر نداریم و متعلق آن خود مرکب است.

بطلان «صیغه ی دوم» هم به این جهت است که در آن مسئله ی ملاک در کار بود پس آنکه دخیل در ملاک است باید ما هو المقدور باشد و آنکه مقدور نیست دخالت در ملاک ندارد می فرمایند «الدخیل فی الملاك علی هذا إنما هو المقدور من الأجزاء و

كل من الجزئين على تقدير ترك الاشتغال بالآخر مقدور».

بطلان «صیغہی سوم» هم به این جهت است که در این صیغه پذیرش تزامم مواجه با تالی فاسدی، غیر قابل التزام بود یعنی بگوئیم مرجع امر استقلالی این است که امر به مرکب مشروط به عدم اشتغال به شیء من اجزاء باشد یعنی شارع بگوید این مرکب متعلق امر است مشروط به اینکه یکی از اجزاءش ترك شود در حالیکه طبق شبهه، اگر گفتیم امر به مقدور من الاجزاء تعلق پیدا کرده سپس جزئی مقدور نشد، شارع میگوید مرکب را بیاورد و مانعی نیست جزء غیر مقدور را نیاوردی.

در «صیغہی رابعه» هم گفتیم تزامم، لازمی دارد که در واجب ضمنی محال است. میفرمایند آن هم روی این مبناست که بگوئیم امر، به خود اجزاء تعلق پیدا می کند^[2].

جواب اول از شبهه‌ی مذکور

مرحوم آقای صدر (قدس سره) دو اشکال بر این شبهه می کنند. جواب اول ایشان سه محور دارد. در محور اول می گویند قدرت به دو صورت قابل فرض است:

الف- قدرت، قید وجوب باشد: طبق این احتمال وقتی مولا میگوید «صلّ بشرط القدرة علی الاجزاء»، امر به خود اجزاء تعلق پیدا کرده و لکن مشروط به قدرت بر اجزاء است یعنی متعلق الامر خود رکوع، قیام و سجده است اما وجوبش مشروط به قدرت است مثل اینکه بگوئیم متعلق حج است اما وجوب، مشروط بر قدرت بر حج است.

ب- قدرت، قید واجب باشد: طبق این احتمال قدرت جزء متعلق قرار میگیرد یعنی از ابتدا متعلق وجوب، رکوع و قیام مقدور است.

مرحوم آقای صدر میفرمایند شبهه تنها طبق احتمال دوم صحیح است اما طبق احتمال اول شبهه باطل می شود چون چهار بیان مبتنی بر این است که متعلق، نفس الاجزاء باشد و روی احتمال اول این مطلب محفوظ است اما اگر قدرت را شرط برای واجب قرار دادیم که مقصود از شبهه هم همین است جواب این است که «کان من الأمر بالجامع بین المتزاممین و هو یختلف عن باب التزام».

به بیان دیگر شبهه کننده دنبال این بود که قدرت را جزء متعلق قرار داده و مسئله را به باب تزامم منتهی کند اما آقای صدر میفرمایند شما خلط کردید چون اینجا از باب امر به جامع انتزاعی بین المتزاممین است یعنی از ابتدا، نمازی واجب است که شما قدرت بر تمام اجزاء آن اعم قیام، رکوع و... داشته باشید حالا که یا قدرت بر قیام و یا قدرت بر رکوع دارید تزامم مطرح نیست کما اینکه اگر مولا از ابتدا گفته بود در این مرکب یا رکوع و یا قیام را بیاورد، کسی نمی گوید بین اینها تزامم وجود دارد. خلاصه‌ی کلام ایشان در این محور وجود فرق بین امر به جامع بین المتزاممین و بین تزامم است.

در محور دوم میفرمایند فارق بین تزامم و تعارض وجود قید لبی است که در مانحن فیه هم جاری است. ایشان در بحثها و استدلالهای گذشته بسیار از آن استفاده کرده اند و مثلا در انقاز غریق میگویند نجات این غریق و آن غریق مقید به عدم الاشتغال بالآخر است. آقای صدر میگویند شما که قائل به تزامم بین رکوع و سجده هستید نمی توانید این قید را بین الواجبین الضمنیین بیاورید پس بین دو واجب ضمنی تزامم نیست.

از ایشان سوال می کنیم حالا که تزامم نیست چرا در مانحن فیه قائل به تعارض هستید؟ میفرمایند اگر قدرت را قید برای واجب

قرار بدهید در حقیقت در ظهور دو دلیل دال بر وجوب رکوع و قیام تصرف کردید چون دلیلی که می‌گوید قیام واجب است ظهور در این دارد که خود قیام واجب است و دلیلی که می‌گوید رکوع واجب است ظهور در این دارد که خود رکوع واجب است ولی شما تصرف می‌کنید و قدرت را هم کنارش قرار دادید. در صورت شك در جواز یا عدم جواز تصرف بدون قرینه در این ظهور، علی القاعده می‌گوئیم این تصرف جایز نیست. خلاصه این‌که در این محور فرق دیگری بین تزامم و تعارض ذکر می‌کنند و آن وجود قید لبی در تزامم بخلاف تعارض است.

در محور سوم هم می‌فرمایند «بل مقتضى القاعدة أنه لو علم بعدم سقوط الواجب الاستقلالی فی مورد التزاحم» اگر کسی بگوید در صورتی که می‌دانیم قدرت بر قیام یا رکوع داریم آن واجب استقلالی ساقط نمی‌شود در جواب می‌گوئیم جایی که علم داریم که واجب استقلالی ساقط نمی‌شود «وقع التعارض بین دلیلی الجزئین» پس بین دلیل قیام و رکوع تعارض واقع می‌شود. به بیان دیگر می‌گویند اگر خارجاً بدانیم با عجز از يك جزء معین یا غیر معین، امر به کل و مرکب ساقط نمی‌شود همین موجب می‌شود که بین دلیل دال بر وجوب قیام و رکوع تعارض واقع شود چون یکی از این دو مجهول است^[3].

بررسی کلام مرحوم صدر

نسبت به محور اول به ایشان عرض می‌کنیم کلام شما در صورتی صحیح است که مولا از اول امر را متعلق به جامع کرده باشد که در این صورت هیچ کس قائل به تزامم بین افراد آن واجب نیست. مثلاً شارع در خصال کفاره گفته یکی را انجام بده و طبق یکی از مبانی در واجب تخییری، امر به جامع تعلق پیدا می‌کند. ولی در ما نحن فیه وجوب القیام مع قطع النظر عن وجوب الركوع واجب بوده و بالعکس و جامعی بین این دو مدنظر نبوده. اصلاً تعبیر به جامع يك تعبیر مسامحی است. بلکه مگر اینکه بگوئیم جامع را عقل می‌گوید یعنی عقل گفت حالا که قدرت بر هر دو نداری احدهما، اینجا هم جامع داری ولی جامع عقلی است ولی اشکالی ندارد و از باب تزامم خارج نمی‌شود.

اما نسبت به محور دوم به ایشان عرض می‌کنیم اولاً مبنا در نزد ما تام نیست یعنی وجود قید لبی عقلی در هر واجبی که آن را مقید به عدم الاشتغال بضد مساوی او اهم کند منتفی است. بلکه وقتی مکلف مشغول به ضد مساوی شد، از انجام واجب دیگر معذور می‌شود ولی وجود قید لبی و ورود من کلا الجانبین به نظر ما صحیح نیست.

ثانیاً سلمنا مبنا صحیح باشد به چه دلیل این قید باید در تمامی متزاحمین موجود باشد؟ نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که این قید در استقلالین وجود دارد. به بیان دیگر دلیلی نداریم که مقوم اصلی تزامم فی کل مورد باید چنین قیدی باشد بلکه مقوم اصلی تزامم عدم قدرت بر امتثال دو واجب است که این مقوم در مانحن فیه وجود دارد.

اما عمده، اشکال بر محور سوم است. اولاً به ایشان عرض می‌کنیم شما اگر قدرت را قید واجب قرار دادید دیگر نیاز نیست که بگوئیم «إذا علمنا بعدم سقوط الواجب الاستقلالی» چون به این معناست که اگر قدرت بر قیام نداشتید بقیه نماز به قوت خودش باقی است. وقتی از این ده جزء، قدرت بر نه جزء نداشتید آن يك جزء همچنان به قوت خودش باقی است.

ثانیاً به چه دلیل در صورت علم به عدم سقوط واجب استقلالی می‌فرمایید تعارض واقع می‌شود؟ می‌گوئیم آن واجب ساقط نمی‌شود و فرض هم بر اینست که قدرت قید واجب است پس یا قدرت بر قیام یا قدرت بر رکوع دارد. عقل می‌گوید یکی از این دو تا ساقط می‌شود. چرا باید بگوئیم دلیل دال بر جزئیت قیام و رکوع است تعارض دارد؟ چنین به نظر می‌رسد ایشان و مرحوم آقای خوئی تصور کرده‌اند به محض اینکه تزامم منتفی شد، پای تعارض به میان می‌آید در حالیکه احتمال دارد که بگوئیم نه تعارض و نه تزامم است.

[1] بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 127 و 128: و هذه الصياغات الأربع ربما تذكر فى قبالها شبهة حاصلها: أنه يمكن افتراض تعلق الأمر من أول الأمر بعنوان ما هو المقدور من أجزاء المركب، و هذا عنوان جامع ينطبق على مجموع الأجزاء إذا كانت كلها مقدورة، و على المقدور منها إذا كان بعضها تعييناً غير مقدور، و حينما يقع تزامم بين اثنين منها يكون ترك كل منهما محققاً للقدرة على الآخر فيكون مقدوراً و يكون هو الواجب، و هو معنى الأمر بكل منهما منوطاً بترك الآخر كما فى الواجبين الاستقاليين المتزاممين.

[2] بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 128: و هذه الشبهة إن تمت بطلت كل الصياغات المتقدمة على أساسها. أما بطلان الصيغة الأولى فلأن الواجب ليس الأجزاء العشرة بعنوانها كى يسقط الوجوب بالعجز عن البعض، و إنما الواجب هو المقدور منها و كل من الجزئين المتزاممين مقدور على تقدير ترك الآخر. و أما بطلان الصيغة الثانية، فلأن الدخيل فى الملاك على هذا إنما هو المقدور من الأجزاء، و كل من الجزئين على تقدير ترك الاشتغال بالآخر مقدور فيكون مأموراً به على هذا التقدير و هو معنى الترتب. و أما بطلان الصيغة الثالثة، فلأنها كانت مبنية على أن يكون الأمر بالأجزاء بعنوانها مع أخذ عدم كل من الجزئين بعنوانه فى موضوع الأمر بالآخر، و أما إذا كان الأمر متعلقاً بعنوان المقدور من الأجزاء فكأنه قال، إذا كنت قادراً على شىء من الأجزاء فجئ به، و لا محذور منه أصلاً، إذ يكون كل من الجزئين على تقدير ترك الجزء الآخر مقدوراً فيكون كل منهما على تقدير ترك الآخر واجباً. و إن شئت قلت: إن المقدور فى حقه هو أحد الجزئين فلا يجب أكثر من أحدهما عليه مع سائر الأجزاء. و أما بطلان الصيغة الرابعة، فلأن الأمر إذا كان متعلقاً بالمقدور من الأجزاء فلا ينطبق إلا على سائر الأجزاء و الجامع بين الجزئين المتزاممين لا أكثر لأنه المقدور للمكلف، فلا يلزم طلب الجمع.

[3] بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 129: أولاً: لأن القدرة ان افترضت قيداً للوجوب تمت الصياغات الأربع للاستحالة لأن معناه الأمر بالأجزاء العشرة بعنوانها و لكن مشروطاً بالقدرة عليها. و ان فرضت قيداً للواجب كما هو المقصود من الشبهة. كان من الأمر بالجامع بين المتزاممين و هو يختلف عن باب التزامم الذى يوجد فيه أمران تعيينيان و لا يتأتى فيه البيان الذى استطعنا أن نخرج به باب التزامم على القاعدة عن باب التعارض الحقيقى ببركة المقيد اللبى المستلزم لدخوله فى باب الورد. فإن جعل القدرة قيداً للواجب تصرف فى ظهور الدليلين الدالين على وجوب كل من الجزئين بعنوانه فلا يكون جائزاً على القاعدة. بل مقتضى القاعدة أنه لو علم بعدم سقوط الواجب الاستقلالى فى مورد التزامم وقع التعارض بين دليلي الجزئين، و إلا كان مقتضى القاعدة هو السقوط المطلق للواجب باعتبار العجز عنه.